

قلب در منظومہ حکمت الہامیہ
(بررسی انتقادی انسان شناسی فلسفی)

محمد متقیان

قلب در منظومه حکمت اسلامی

ناشر: تمدن نوین اسلامی

مؤلف: محمد متقیان

طراح جلد: علی فقیهی

صفحه آرا: علی فقیهی

نوبت چاپ: اول

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۲۷۰-۲۱-۲

فروش: مرکز پخش تمدن نوین ۹۱۰۴۶۶۲۱۲



کلیه حقوق مادی و معنوی اثر برای ناشر محفوظ است

«الحمد لله رب العالمين، والسلام والصلوة على خير الأنبياء و
المرسلين وعترته الطيبين الطاهرين، واللعن الدائم على أعدائهم أجمعين
إلى قيام يوم الدين»

حمد و سپاس خداوند متعال را سزااست که معلم آغازین قلم و بیان است، و
سلام و صلوات خدا بر رسول خاتم صلوات الله عليه که وجود مبارکش طریق افاضه انوار قدس
الهی به عالم دنی دانی است، و تقدیم بهترین درودها بر عترت طاهره نبوی صلوات الله علیه که
چشمه جوشان معرفت الهی هستند و به یمن کلمات ایشان است که بشر محصور
در ظلمات، می تواند سراز چاه دنیایی بالا کند و از عالم ملکوت استضاءه نماید و
نور بگیرد.

فهرست مطالب

۱۱.....	مقدمه
۲۳.....	بخش اول: ایضاح مفهومی وازگان مرتبط
۲۵.....	تمهید
۲۷.....	۱. نفس
۲۸.....	مکتب مشاء
۳۵.....	حکمت اشراق
۳۸.....	حکمت متعالیه
۴۰.....	۲. روح
۶۴.....	۳. عقل
۶۴.....	۳. ۱. عقل در وجود انسان
۷۲.....	حکمت اشراق
۷۴.....	حکمت متعالیه
۷۸.....	۳. ۲. عقل در عالم هستی
۷۹.....	حکمت مشاء
۸۴.....	حکمت اشراق
۸۶.....	حکمت متعالیه

- جمع‌بندی ۹۰
- بخش دوم: قلب در منظومه حکمت اسلامی ۹۳
- تمهید ۹۵
- فصل اول: بررسی جایگاه قلب در مبحث علم النفس ۹۶
۱. نگاهی به موقعیت علم النفس در فلسفه اسلامی ۹۶
۲. تبیین قوای نفس از منظر مکاتب فلسفی ۱۰۱
۳. بررسی امکان تطبیق قلب بر قوای حیوانی و انسانی ۱۱۱
- ۳.۱. عدم امکان تطبیق قلب بر قوای حیوانی ۱۱۲
- اشکال ۱۱۸
- پاسخ ۱۱۸
- ۳.۲. عدم امکان تطبیق قلب بر قوای انسانی ۱۲۱
- گزارشی از عقل نظری و عقل عملی در قوای انسانی ۱۲۳
- نقد عقل عملی به مثابه قلب معنوی ۱۳۲
- نتیجه فصل اول ۱۳۵
- فصل دوم: طبقه‌بندی تعابیر حکما از قلب در سایر مباحث حکمی ۱۴۱
- تمهید ۱۴۱
۱. قلب طبیعی ۱۴۳
- ۱.۱. جایگاه قلب در بدن و نسبت آن با اعضاء ۱۴۴
- ۱.۲. طبیعت قلب ۱۵۲
- جمع‌بندی ۱۶۰
۲. قلب ادراکی ۱۶۱
- ۲.۱. قلب، محل جوشش فکر ۱۶۱

۱۶۸	۲.۲. قلب، محل علم و اعتقاد و ظن
۱۷۳	۲.۳. قلب، محل عقل و ادله عقلیه
۱۷۴	جمع‌بندی
۱۷۵	۳. قلب معنوی
۱۷۵	۳-۱. قلب، محل عزم و اراده و امیال
۱۷۸	۳.۲. قلب، محل حب و بغض
۱۸۱	۳.۳. قلب، محل مکاشفات و تجلیات روحی
۱۹۰	جمع‌بندی
۱۹۱	فصل سوم: خاتمه و جمع‌بندی
۱۹۱	۱. نگاهی به جایگاه قلب در عرفان نظری
۲۰۲	۲. جمع‌بندی جایگاه قلب در فلسفه اسلامی
۲۱۵	فهرست منابع

مقدمه

چرا انسان شناسی؛ نظریه حقیقت انسان و پرسشش از ابعاد وجودی و ساحات حیاتی آن، موضوع انسان شناسی است. مواجهه با این موضوع، اقتضائات خود را می طلبد. باید به لایه های درونی انسان سفر نمود و در اعماق و ژرفای وجودی آن تأمل ورزید. نمی توان در مرتبه ظاهر باقی ماند و مدعی انسان شناسی شد. انسان شناسی خروج از ظاهر و ورود در باطن است؛ هم چنان که همه مطالعات بنیادین، عبور از پرده ظاهر است؛ اما انسان شناسی اهمیت خود را دارد از آن جهت که هر تفسیری برای انسان برگزینش شود، همان عینک نگاه برای مشاهده عالم خواهد شد.

اگر انسان، حقیر و خرد و افتاده در عالم طبیعت تفسیر شود، اوج پرواز او در تمتعات دنیا و بهره گیری اکثری از طبیعت و تسخیر آن، و قدرت طلبی و دستیابی به امکانات بیشتر مادی تعریف می شود؛ این گونه است که وجود عالم غیب و عوالم ملکوتی انکار می گردد. زیرا اگر انسان مقصور و محدود است و پای ابدی ندارد، چرا عالم فراخ و گسترده باشد؟ اما اگر انسان فراتر از ظاهر و بیش از خوراک و پوشاک باشد و با مرگ آغاز شود نه آنکه به فنا رود و منتهای او گودال قبر نباشد، در این نگاه است که از وسعت عالم و گستره زمان پرسیده می شود.

این نکته بدان معناست که انسان شناسی و کیفیت تفسیر انسان است که انگیزه پرسشش از معبود، عبادت و راهنمای عبادت می دهد؛ هر چند که نقطه برگار

وجود الله تبارک و تعالی است اما این انسان شناسی است که ضرورت پرسش از توحید را فراروی محقق و متفکر قرار می دهد.

انسان شناسی با یک کتاب به سرانجام نمی رسد و با مقاله و رساله سامان نمی یابد؛ انسان شناسی تلقی هراندیشه ورزی از حقیقت انسانیت است؛ انسان شناسی در اعماق اندیشه فیلسوف جای می گیرد، با رد قاعده یا اصلی فلسفی به حاشیه نمی رود و از جنس مفاهیم روبنایی نیست؛ بلکه از مقولات بنیادین است که ساختمان فکری انسان بر آن مبتنی می گردد؛ پایه های نظام فکری را می سازد و زاویه دیدی برای او فراهم می آورد تا آن گونه به عالم و موضوعات هستی مرتبط با انسان بنگرد.

ضمن آنکه انسان شناسی، اصطلاح نیست؛ هرچند برای اینکه تبدیل به علم شود، به اصطلاح و واژگان نیاز است؛ لیکن حاق و باطن آن، شناخت و دریافت وجودی از انسان است که در فضای ذهنی فیلسوف، واژه پیدا می کند و به زبان تبدیل می شود. حقیقت آن است که انسان شناسی نگارش انسان نیست؛ بلکه گزارش از دریافت از انسان است و این گزارش ها به اندازه وسع نگارنده می تواند سطحی و رویین باشد یا عمیق و بنیادین.

انسان شناسی برای همگان ضروری است؛ چه آنکه می خواهد بنویسد و تحقیق کند و تدریس کند، چه آنکه کاری به درس و مدرسه ندارد. همگان باید تعریفی از خود و مبدأ و منتهای خود داشته باشند و در این میان پیدا می شوند مدعیانی که از دیوار الفاظ و اصطلاحات و مشهورات عبور نکرده و به تکرار مشغول اند و گاهی نیز بخت یار می شود و توفیق درک محضر مدرسه نرفته ای حاصل می شود که در کمترین و ساده ترین جملات و کلمات از حقیقت انسانیت می گوید و آن را از عمق جان گزارش می دهد و به آن ایمان دارد.

در این تقریب، انسان‌شناسی ادراک ضروری همگانی است؛ اما در تقریبی دیگر، انسان‌شناسی ضرورتی تخصصی‌تر می‌یابد و عطف توجه اندیشمندان قوم را می‌طلبد. توضیح اینکه، انسان‌شناسی پایه و اساس علوم انسانی است. اگر این علوم ریشه در خاک فرهنگ «دیگری» داشته باشد، نمی‌تواند برای «خود» ارمغان و ثمره‌ای بیاورد. نمی‌توان با پای دیگران رفت و توقع وصول به مطلوبات و اغراض خود را داشت.

علوم انسانی، علوم مدیریت جامعه و انسان‌هاست و در تمام انحاء روابط فردی و اجتماعی انسان‌ها تأثیرگذار است. اگر این علوم از انسان‌شناسی مقصور و محدود برخاسته باشد، زندگی را برای بشریت تنگ خواهد کرد و پای مردمان را در زمین خاکی محکم کرده و بال پرواز را از آن‌ها خواهد گرفت. اما اگر علوم انسانی از انسان‌شناسی گسترده و ابدی نشئت بگیرد، انسان را عظیم و بزرگ پندارد، برایش مسئولیت ابدی تعریف کند، تمام سلول‌های وجودی او را برخوردار از ظرفیت سیر در عوالم غیب پندارد، ذهن و فکر و خیال و احساسات و عقل و اندیشه و عمل را قوای حرکت‌تابی انتهای بدانند، برای او برنامه و پیشنهادی ابدی ارائه خواهد کرد.

کوتاه آنکه، انسان‌شناسی به اندازه اهمیت علوم انسانی که زیست انسان‌ها را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد، اهمیت دارد و باید بدان پرداخت و درباره آن اتخاذ موضع نمود. بعید به نظر می‌رسد که کسی سودای انسان‌شناسی داشته باشد؛ لیکن از امتداد انسان‌شناسی در علوم انسانی ابا و رزد و خود را متکفل اندیشیدن در آن حوزه نداند. یا اینکه آثار انسان‌شناسی خود را که جاری در علوم انسانی می‌شود، نادیده انگارد. انسان‌شناسی آن‌گاه که در قامت علوم انسانی تعیین می‌یابد، دیگر تفتن نبوده و از سنخ گزین‌گویه‌های فلسفی نیست؛ یک سامانه اندیشه‌ای است که ابداع هر مفهومی در آن و ایجاد نسبت با سایر مفاهیم، نیازمند

تأملات بنیادین و طاقت فرساست. ساده‌انگاری در انسان‌شناسی و سهل‌گیری در احکام آن منجر به بهره‌برداری‌هایی اشتباه در عالم علوم انسانی و بروز آثاری غیرقابل قبول می‌شود.

چرا قلب؛ هرکسی با مراجعه به خود می‌تواند فهرستی از آنچه که دارد و دیگران هم دارند، ارائه نماید؛ مانند قدرت تکلم و سخنرانی‌های طولانی و هیجانی و تحریک‌کننده، توانایی برقراری ارتباطات مختلف و متنوع با دیگران و مدیریت روابط، قدرت فکرو محاسبات ذهنی پیچیده و صعب، امکان پرورش تک‌تک اعضاء جسم برای انجام کارهای محیرالعقول و بسیاری توانمندی‌ها و ظرفیت‌های دیگری که برای انسان و در خلقت او فراهم شده است. همه این توانمندی‌ها ابراز می‌شوند و درباره آن‌ها بسیار سخن گفته شده و کتاب‌ها نوشته می‌شود و صاحبان این توانایی‌ها در جوامع به عنوان قهرمان یا استاد شناخته می‌شوند.

اما قدرت دیگری که در نهاد انسان به ودیعه گذاشته شده است که به چشم ظاهر نمی‌آید و قهرمان‌پروری ندارد و برای آن مدرک و اعتبار اجتماعی در نظر نمی‌گیرند، لیکن همه روابط انسانی را متأثر از خود می‌سازد، قدرت «حب و بغض» است. اینکه انسان می‌تواند دوست داشته باشد و متنفر باشد، پایه و اساس روابط اجتماعی است. بسیاری از حوادث و اتفاقات بزرگ و کوچک عالم بر مدار حب و بغض رقم می‌خورد. این نکته یکی از مسلماتی است که فلاسفه اسلامی درباره آن بسیار داد سخن داده‌اند. تا جایی که شیخ‌الرئیس ابن‌سینا، برای تبیین سریان عشق در سراسر عالم هستی و سلسله موجودات، رساله‌ای ترتیب داده و سریان *قوة العشق* را در همه هویات و نفوس -نباتی، حیوانی، الهی- شرح می‌دهد، و شیخ

اشراق در حکمه الاشراق و در علم الانوار رابطه میان انوار عالی و سافل را به قهر و محبت تفسیر می‌کند،^۱ و صدر المتألهین که در این میدان وارد می‌شود بر آنچه که از سلف رسیده است می‌افزاید و آن را ارتقاء می‌دهد. به باور او هیچ تحرک و جنبشی در عالم صورت نمی‌گیرد مگر به یاری عشق.^۲ عشق است که گرما می‌دهد و به حرکت در می‌آورد و حادثه‌سازی می‌کند. عشق در تمام موجودات عالم سریان دارد؛ لیکن آنچه که در انسان به دلیل منزلت و جایگاه او در نقشه هستی رخ می‌دهد، فرازمانی و فرامکانی است. همه اعصار و امصار را در می‌نوردد و از زمان‌ها می‌گذرد و تاریخ‌ساز می‌شود و قلب انسان است که این بار سنگین را برمی‌دارد و محل هبوط و چشمه جوشان عشق می‌گردد. عشق در آن جاری می‌شود و از آن جریان می‌یابد. موطن و موقف باروری و رویش، عشق است.

حضرت امام علیه السلام پیرامون اوصاف شخص عاشق و حقیقت عشق چنین می‌گوید:

خود حقیقت عشق آتشی است که از قلب عاشق طلوع می‌کند و جذوه آن به سُر و علن و باطن و ظاهرش سرایت می‌کند؛ و همان تجلیات حبّی در سَر قلب به صورت عشق بازی در ظاهر در می‌آید: از کوزه برون همان تراود که در اوست.^۳

آیا می‌توان موقف و موضعی از حیات بشری را پیدا کرد که در آن ردپایی از عشق و محبت نباشد؟ محبت چه آن‌گاه که کوچک می‌شود و تعلق به زمین در انسان شکل می‌گیرد و چه زمانی که وسعت می‌یابد و به فراتر از ماده می‌رود و با

۱. مجموعه مصنفات، ج ۲، ص ۱۳۵.

۲. مفاتیح الغیب، ص ۳۷۷.

۳. سرالصلاه، ص ۱۱.

معبود هستی پیوند می خورد، دامنه اثرگذاری آن شگفت انگیز است و به سر و علن و باطن و ظاهر سرایت می کند. این عشق است که انسان را در عالم پخش کرده و در انسان های دیگر تکثیر می کند. و این قلب است که بار عشق را برمی دارد و موطن شکل گیری حب و بغض انسان می شود.

حال سؤال این است که فلسفه اسلامی با وجود سهم بسزایی که در انسان شناسی دارد، تا چه اندازه در تحلیل حقیقت قلب انسانی عمل نموده است؟ چه توصیف و تبیینی از حقیقت قلب معنوی دارد؟ قلبی که مهبط عشق و میل و نفرت است در فلسفه اسلامی چگونه وصف می شود؟ چه ابعاد و آثاری پیدا می کند؟ آن ها ذیل عنوان «عقل» برای قوه اندیشیدن و فکر، مباحثی را طرح نموده اند؛ آیا با قلب معنوی و عاطفی نیز چنین مواجهه ای داشته اند؟

روش تحقیق؛ به دو شیوه می توان یک تحقیق را جمع بست؛ شیوه اول؛ فقط جمع بندی آراء و نظرات فلاسفه پیرامون موضوع؛ شیوه دوم؛ بداهه گویی فارغ از ملاحظه دیدگاه فلاسفه. البته این دو روش غلط است و به بیراهه می رود.

آن تحقیقی که در مقام نقد و بررسی آراء ایشان بر نمی آید و فقط ناقل است، راه هموار نمی کند و مسئله را پاسخ نمی دهد و تأملی بدیع نمی آفریند. و آن تحقیقی که نظربه مطالعات موجود و تراث قدیم ندارد، خارج از فضای علم سخن می گوید و ابداعات او بیگانه با محیط علمی خواهد بود. پس درست آن است که پژوهشگر با نظربه سرمایه ای که در اختیار است، با استقراء که اطمینان آور باشد، با طبقه بندی استقرائات به گونه ای که کثرات را به وحدت برساند و سپس با بررسی انتقادی دیدگاه ایشان، منظری بدیع هرچند کوچک و باریک ایجاد نماید.

باین وصف روش تحقیق انجام گرفته در این پژوهش، کتابخانه ای است؛ زیرا از زمینه تتبع برمی خیزد و سعی بر استقراء کامل دارد؛ تحلیلی و انتقادی است؛

زیرا می‌خواهد وضعیت انسان شناسی فلسفی را از منظر «قلب» موردکاوش قرار دهد و ظرفیت‌ها، نقص‌ها و کاستی‌های فلسفه اسلامی را دریابد.

پیشینه تحقیق؛ به پیشینه تحقیقات بنیادین پیرامون قلب که مراجعه می‌شود، آنچه که به دست می‌آید این است که عمده این تحقیقات در بستر علم «عرفان نظری» انجام شده است. گستره این تحقیقات را می‌توان شامل کتب عرفان نظری متقدم مانند الفتوحات المکیه از ابن عربی و شرح فصوص الحکم قیصری تا کتاب‌های قویم و پرازش دوران معاصر مانند مصباح‌الهدایه الی الخلفاء والولایه از امام راحل علیه السلام دانست که همه این کتاب‌ها به تفصیل به موضوع قلب و ابعاد آن پرداخته‌اند.

لیکن تبیین فلسفی از حقیقت «قلب معنوی» امری است که کمتر موردتوجه فلاسفه قرار گرفته است؛ شاید تنها فردی که بتوان او را صاحب تفاسیر و تعبیری در این زمینه دانست جناب ملاصدرا شیرازی است که او هم به دلیل تعلق خاطری که به عرفان نظری دارد در مواضع مختلفی از کتاب *سفر خود به قلب معنوی* اشارات صریحی داشته است؛ در میان حکمای متقدم و متأخر مشاهده نمی‌شود که کسی به این ساحت از ابعاد وجودی انسان پرداخته باشد.

لیکن از آنجاکه مبحث قلب ذیل عنوان عام «نفس‌شناسی» مطرح می‌شود به برخی از تحقیقاتی که پیرامون نفس انجام شده است، اشاراتی صورت می‌گیرد؛

- در میان کتب متقدمین، تمام کتاب‌هایی که وارد محیط «علم طبیعیات» شده‌اند، حتماً به موضوع نفس پرداخته‌اند؛
- *الطبیعیات (الشفاء)*، شیخ‌الرئیس ابن سینا؛
- *طبیعیات دانش‌نامه علانی*، شیخ‌الرئیس ابن سینا؛
- *المباحث‌المشرقیه فی علم الالهیات والطبیعیات*، فخرالدین رازی؛

- مجموعه مصنفات شیخ اشراق؛
- شرح المنظومه، ملاهادی سبزواری؛
- کتاب‌های دیگری نیز با موضوع اختصاصی «نفس» از قدما وجود دارد؛
- فی النفس، ارسطو؛
- کتاب النفس، ابن باجه؛
- رساله احوال النفس، شیخ الرئيس ابن سینا؛
- رساله نفس، شیخ الرئيس ابن سینا؛
- کتاب النفس والروح و شرح قواهما، فخرالدین رازی.
- در این میان، فیلسوفی مانند صدرالمতألهین به موضوع نفس پرداخته است؛
- اما نه ذیل علم طبیعیات و نه در یک کتاب مستقلى تحت عنوان نفس؛ بلکه در
- مجموعه الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه و الشواهد الربوبیه.
- اما پژوهش‌هایی که در دوران معاصر پیرامون نفس صورت گرفته، فراوان بوده
- است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:
- روح و نفس، آیت الله سید محمد خامنه‌ای؛
- علم النفس فلسفی، آیت الله غلامرضا فیاضی؛
- درآمدی به نظام حکمت صدرایی (جلد سوم)، استاد عبدالرسول
- عبودیت؛
- نفس و قوای آن، دکتر اسحاق طاهری.

نظری به محتوای کتاب

در تحقیق پیش روی، دو اقدام در دو فصل صورت می‌گیرد؛ فصل اول، بررسی جایگاه قلب در مبحث علم النفس فلسفی است؛ چراکه این بخش منحصرأ به نفس‌شناسی و از جمله شناخت نفس انسانی می‌پردازد؛ پس باید از آن بخش سؤال نمود که حقیقت «قلب معنوی» در انسان چیست. اما از دیگر سوی فلاسفه مسلمان، کلمات و ایده‌ها و آرائی در حوزه انسان‌شناسی دارند که در بخش مختص خود طرح نکرده‌اند و از آنجا که نظریه تمام آراء ایشان برای انجام تحقیق اصیل و دقیق، ضروری می‌نماید در اقدام دوم که در فصل دوم انجام می‌شود از کلمات ایشان در منظومه حکمت سؤال می‌شود که اساساً قلب انسان در نگاه ایشان چه کارکردهایی دارد و آیا منحصر به قلب صنوبری طبیعی است یا ساحات و مراتب دیگری نیز برای قلب انسانی ترسیم نموده‌اند و در آن میان چه تبیینی برای «قلب معنوی» ارائه می‌کنند.

از آنجا که محظ بحث از فصل اول روشن است و آن بخش علم النفس است، پس نیاز به تتبع و استقراء ندارد و عمده بحث پیگیری پاسخ به سؤال مذکور است. در این بخش از فلاسفه اسلامی سؤال می‌شود که در کدام ساحت و مرتبه و قوه از نفس از «قلب معنوی» بحث کرده‌اند. مطالعات انجام گرفته در این بخش را می‌توان «بررسی انتقادی» دانست که در پی به چالش کشیدن مباحث علم النفس در راستای دستیابی به افق‌های تازه‌ای است. به نظر می‌رسد انسان‌شناسی فلسفه اسلامی خلأ جدی در این ناحیه دارد و اثبات این خلأ مقتضی آن است که در یک فصل مفصل، این انسان‌شناسی از منظر قلب معنوی مورد تجزیه و تحلیل قرار بگیرد.

در فصل دوم نیاز است که استقرائی کامل از کلمات فلاسفه صورت بگیرد تا بتوان در پایان ادعا نمود که ایشان به قلب انسانی از چه مناظر و زوایایی نگریسته‌اند. این استقرائات باید طبقه‌بندی گردند و از کثرت به وحدت و انسجام دست یابند و در تشتت رها نشوند؛ پس با دو فعل استقراء و طبقه‌بندی روبه‌رو هستیم.

در این گزارش تمام کلمات ایشان ناظر بر قلب انسان، چه قلب طبیعی، چه ادراکی و چه معنوی دسته‌بندی می‌شود تا آنچه که ایشان بیرون از فضای تخصصی علم النفس پیرامون قلب گفته‌اند، احصاء کامل گردد و میزان تبیین آنها پیرامون «قلب معنوی» در این بسته کامل به دست آید. این گزارش در حقیقت توصیفی کامل از «قلب انسان» در سه ساحت طبیعی، ادراکی و معنوی از منظر فلاسفه اسلامی است.

علی‌رغم اینکه آنچه که در بررسی انتقادی ذیل علم النفس انجام می‌شود مختص به قلب معنوی است، لیکن بحث مستوفی و عامی که در گزارش استقرائی دوم صورت می‌گیرد ایجاب می‌کند که عنوانی عام همچون «قلب در منظومه حکمت اسلامی» برای کتاب برگزیده شود.

علاوه بر این دو گزارش که دو فصل مُشبع از این کتاب را دربرمی‌گیرند، ضرورت دارد درباره برخی از واژگان مرتبط با «قلب» ایضاح مفهومی صورت گیرد که خود زمینه‌ای بسیار مناسب برای تحدید مفهومی این واژگان با موضوع تحقیق خواهد بود. سه واژه «نفس، روح و عقل» مورد نظر قرار گرفتند که می‌توانند در نسبت با واژه «قلب» ایجاد ابهام و خلط ذهنی نمایند.

ممکن است برخی از اساتید بعد از ملاحظه نتیجه‌نهایی این تحقیق، چنین ادعا کنند که فلاسفه پیرامون قلب معنوی سخن گفته‌اند، اما نه با واژه قلب؛ بلکه

با واژه نفس یا روح و یا عقل از حقیقت قلب معنوی بحث نموده‌اند. پاسخ منطقی به چنین ادعایی مقتضی شرح مفهومی این سه واژه متداول در نفس‌شناسی است. بنابراین در بخشی مقدم بر آن دو گزارش، پیرامون سه واژه مذکور از منظر فلسفی، تحقیقی مفصل صورت گرفته است. نگارنده در این بخش سعی بلیغ داشته است که از هیچ نکته‌ای در شرح ماهیت و ابعاد نفس، روح و عقل غفلت نرزد تا تمام و کمال غرض از ایضاح مفهومی حاصل آید؛ از این رو تحقیق انجام شده در این بخش، خود رساله‌ای مفصل می‌تواند باشد.

همچنین در انتهای کتاب، در مقام خاتمه و جمع‌بندی، گزارشی از جایگاه قلب در عرفان نظری صورت می‌گیرد. علم عرفان با روش‌شناسی خاصی که دارد، بستری کاملاً فراهم برای ورود هستی‌شناسانه به موضوع قلب است. این گزارش می‌تواند مقدمه مفیدی برای جمع‌بندی درباره جایگاه قلب در فلسفه اسلامی باشد.